

## خشت اول



در پی ابداع شگفت انگیز شبکه اول سیما در استفاده از سولات چهارگزینه‌ای و زیرنویس در هنگام پخش سریال موفق، متعهد، ارزشی، ماورایی، معناگرا، محبوب و مقبول «سقوط یک فرشته» با تلاش شایسته روزی همکاران، متن کامل این سولات در اختیار ما قرار گرفت، که در ادامه از نظر می‌گذرانید:

۱- عبارت «سقوط یک فرشته» یعنی چه؟

(الف) یعنی یک سریال ماه رمضان‌ای ویژه معناگرایان دین پرور اخلاق مدار (ب) یعنی سقوط یک فرشته بر سر سرفه یک عده آدم ویژه تر (ج) به شما ربطی ندارد!

(د) گزینه چیم

۲- به نظر شما چرا «سارا» گول شیطان را خورد؟

(الف) چون روزه نبود!

(ب) چون از فاطمه زیباتر نبود!

(ج) حاج آقا (مدیر شبکه) اینطوری می پسندید!

(د) لپ تاپ + آب انار + چای مومیایی، کار خودش را کرد.

۳- چرا «سارا» در هر قسمته می بیشتر گول می خورد؟

(الف) چون چادرش را به باد داده است

(ب) چون عشق شوهر او را کوکر کرده است

(ج) در برخی کتب نقل شده که اگر خوردی، دیگه خوردی، در نتیجه بازم هم می خوری و دائم می خوری!

(د) چشم شیطان سارا را گرفته!

۴- نقش «پاور» در سقوط یک فرشته چیست؟

(الف) نقش تلنگر قسه را بازی می کند.

(ب) او بهلول موبور قسه است.

(ج) باید صبر کرد، تا سال آینده شاید بتوان برای او نقشی دست و پا کرد!

(د) نقشی ندارد و تنها برای ایستاد خاطر نگه، کار خودش می رودرو می‌بیرد!

۵- نیما چطور به شیطان تبدیل شد؟

(الف) با عینک دودی و تراشیدن ریش هاش

(ب) حلقه کهنابی

(ج) با ماشین مدل اووووووووووو

(د) با کافی شاپ در تپه های دارآباد

۶- در نسخه اصلی پیشش نشده، پدر سارا چطور او را نجات خواهد داد؟

(ب) او بهلول موبور قسه است.

(ب) با کستن نیما بوسه‌لیه یاور

(ج) با استفاده بهینه از حاج آقا درویش کاروان از پشت تلفن

(د) خدا چیزی که با صد پسر کرد تا ماه رمضان بعد!

۷- چرا همسر جادو با قوت برپید است؟

(الف) نویسنده جز ازدواج نقشی برای او نوشته بود

(ب) حضور بازیگر در بوی قلم و یک سریال همزمان دیگر

(ج) ایجاد پتانسی برای ای ازدواج سه سجد (مجدد+جول) جاج بابا

(د) این اتفاق دو پیام اخلاقی دارد: اگر دختر خانم شیطان را بخورد همسران می میرد! همسر دوم باعث بدبختی دختر همسر اول می شود!

۸- در نسخه اصلی نیما چه برنامه های حیاتی الودی برای سارا داشت؟

(الف) یکپاکتن مغز او از طریق قرص های خیلی بد و روان گردان و مواد مخفن (ب) خراب کردن شناسنامه او و وسیله یک پارتنی درست و درمان در یک دفتر ازدواج

(ب) با پندو باربی کردن او با پوشش مانتویی قرمز با رعایت حجاب اسلامی!

(د) با پندو به کافی شاپ، حلقه کهنابی، ارتباط با جریان انحرافی و ماشین سواری با سرعت زیاد + خوردن آب میوه دراملاغم

۹- علت مرگ ماهی ها در این سریال چه بود؟

(الف) تخریب دولت خدمتگزار و نا امید کردن گروه های تولیدی و صنعتی و

(ب) کارآمد جلوه دادن طرح بنگاه های زود بازده

(ج) گرفتن نمای طوفانی برای پر کردن هر قسمت

(د) به همان علت حضور یاور در سریال

(ب) طبق تحقیقات ماهی ها از جمله موجوداتی هستند که حضور شیطان را حس می کنند و در صورت سقوط یک فرشته، جان می دهند.

۱۰- پیام های اخلاقی – اجتماعی سقوط یک فرشته چیست؟

(الف) هیزم هم می شود به خوبی شانه های تلوزیون را گرفت و به ملت خندید!

(ب) برای ساخت یک سریال ۳۰ قسمتی نیاز به فیلمنامه نیست و مراحل تولید کلا «شعر» است

(د) شن با او خطرناک است

(ب) نقش ماهی = بدبختی و فلاکت و سقوط

۱۱- نقش قوت حاج بابا در این سریال چه بود؟

(الف) جوان مرگ کردن زن های که اختیار می کند

(ب) تربیت فوق العاده دخترش

(ج) مدیریت شگفت آور پرورش ماهی

(د) شیطان روسپاه می شود، سارا به اغوش خانواده باز می گردد، توبه می کند و همسر دوم حاج بابا زنده می شود، قرآن به امامزاده بر می گردد...

(ج) گزینه الف

(د) نیما در استخر ماهی ها خفه می شود و برپچه‌ر دوباره چلاق می شود و سارا منتبه می شود و حالا گزینه الف.

۱۴- به نظر شما چطور می شود هنرمندان کشور بی حیثیت شوند؟

(الف) انتخاب آنها برای سریالهای ماه رمضان

(ب) قبول کردن پیشنهاد کار ویژه در ماه رمضان

(ج) وجود تهیه کننده های عاشق مردم

(د) ناشیته سالاری در رسانه ملی

**سوال تشریحی:** چطور رابطه «نیما – سارا» خیلی بد است و باعث سقوط است اما رابطه «فاطمه با این جوان مذهبی که وسط پیمان نماز می خواند» عیبی ندارد و خیلی هم خوب است؟

\*\*\*

به ۵ نفر از برگزیدگان به قید قرعه تا سال آینده یک دست (۱) سوار شدن در ماشین نیما همراه با آب انار و همچنین فیلمنامه کامل سقوط یک فرشته انشاء الله- تقدیم می گردد.

■ محسن حدادی

## دستمان را نگریزد، غرق شده‌ایم

حسن طاهری

چقدر سیاه است و طولانی، سال های پس و پیشمان، تیره و تار است لحظه هایمان؛ بی شما، مردابی است، سرشار از تعفن و تاریکی؛ بی زلال یادتان، موج می آید و موج پشت هم؛ بی دربی، ناگوس مرگ می زند سال های زندگی را ما رفتی ترنم پروازتان در شهر شنیده نمی شود.

مگر می گذرانذ بدرخشید شما از پشت برج ها، درجه ها، عنوان ها، جگه ها، جایگاهها، دودها و دودها، سفره های رنگی لبریز از اسراف؟!... چه می گوید قلم؟! بنیادگرا شده این ذهن، فاندامنالیست و املّ، عقده ای

شده است این دل تنگ پنجه‌ا و هفتی خاک خورده عتیقه!

واژه ها با بوی نم و نا می دهند، بوی خون و خاکستر و خاک، جمله های کهنه و عتیقه و زیر خاکی و باروتی است و جاشنی خورده.؟!؟! این حرف های غریب و چیغ چیست که تراوش می کند از بیبوند خامه و برگ، قلم و صفحه؛ دیده و دل ؟!!

حالا شده ام منگ و لال و خواب دیده. آخر این سال های بی شما، جنگ و گمنامی و اطلاق و باورنیام باید به خواب دید. بی فرارم و شیدای شنیدن یک نغمه و آهنگ

و دین کجاست؟ توحی نوج در جنگل شمال و سعی میان ویلا و ساحل؟! و دین کجاست؟ زیر این همه رفته سال های تنهایی و بی کسی

و دین کجاست؟ در جنگ و چنگ و بنگ!؟ و دین کجاست؟ حتما پیش

ستاد و حزب و باند و گروه پوسترچسپان !؟!!

و دین کجاست؟ کنار آقا جان حفظ جان واجب است، در آتش زار و معرکه؟! و دین کجاست؟ وقت

گشت ختم یاسین و غمناور بگیرد. وقت بودند بوسه خوبان و پرفراز کنید، در لحظه لحظه سیاه و نحس و تارک دنیا، تا شاید سوسوی زند آن

دوره ها ستاره سعد شهادت، و می خواند...

دلم... هر لحظه می خواند:

«لا اله الا انت سبحانک انی كنت

من الظالمین.» گفته بودم: «لا حول و لا

قوه الا بالله» راهی کنید و صبح

و شب ختم یاسین و غمناور بگیرد.

وقت بودند بوسه خوبان و پرفراز کنید، در لحظه لحظه سیاه و نحس و تارک دنیا، تا شاید سوسوی زند آن

دوره ها ستاره سعد شهادت، و می خواند...

دلم... هر لحظه می خواند:

«لا اله الا انت سبحانک انی كنت

من الظالمین.» گفته بودم: «لا حول و لا

قوه الا بالله» راهی کنید و صبح

و شب ختم یاسین و غمناور بگیرد.

وقت بودند بوسه خوبان و پرفراز کنید، در لحظه لحظه سیاه و نحس و تارک دنیا، تا شاید سوسوی زند آن

دوره ها ستاره سعد شهادت، و می خواند...

دلم... هر لحظه می خواند:

«لا اله الا انت سبحانک انی كنت

من الظالمین.» گفته بودم: «لا حول و لا

قوه الا بالله» راهی کنید و صبح

و شب ختم یاسین و غمناور بگیرد.

وقت بودند بوسه خوبان و پرفراز کنید، در لحظه لحظه سیاه و نحس و تارک دنیا، تا شاید سوسوی زند آن

دوره ها ستاره سعد شهادت، و می خواند...

دلم... هر لحظه می خواند:

«لا اله الا انت سبحانک انی كنت

من الظالمین.» گفته بودم: «لا حول و لا

قوه الا بالله» راهی کنید و صبح

و شب ختم یاسین و غمناور بگیرد.

وقت بودند بوسه خوبان و پرفراز کنید، در لحظه لحظه سیاه و نحس و تارک دنیا، تا شاید سوسوی زند آن

دوره ها ستاره سعد شهادت، و می خواند...

دلم... هر لحظه می خواند:

«لا اله الا انت سبحانک انی كنت

من الظالمین.» گفته بودم: «لا حول و لا

قوه الا بالله» راهی کنید و صبح

و شب ختم یاسین و غمناور بگیرد.

وقت بودند بوسه خوبان و پرفراز کنید، در لحظه لحظه سیاه و نحس و تارک دنیا، تا شاید سوسوی زند آن

دوره ها ستاره سعد شهادت، و می خواند...

دلم... هر لحظه می خواند:

«لا اله الا انت سبحانک انی كنت

من الظالمین.» گفته بودم: «لا حول و لا

قوه الا بالله» راهی کنید و صبح

و شب ختم یاسین و غمناور بگیرد.

وقت بودند بوسه خوبان و پرفراز کنید، در لحظه لحظه سیاه و نحس و تارک دنیا، تا شاید سوسوی زند آن

دوره ها ستاره سعد شهادت، و می خواند...

دلم... هر لحظه می خواند:

«لا اله الا انت سبحانک انی كنت

من الظالمین.» گفته بودم: «لا حول و لا

قوه الا بالله» راهی کنید و صبح

و شب ختم یاسین و غمناور بگیرد.

وقت بودند بوسه خوبان و پرفراز کنید، در لحظه لحظه سیاه و نحس و تارک دنیا، تا شاید سوسوی زند آن

دوره ها ستاره سعد شهادت، و می خواند...

دلم... هر لحظه می خواند:

«لا اله الا انت سبحانک انی كنت

من الظالمین.» گفته بودم: «لا حول و لا

قوه الا بالله» راهی کنید و صبح

و شب ختم یاسین و غمناور بگیرد.

وقت بودند بوسه خوبان و پرفراز کنید، در لحظه لحظه سیاه و نحس و تارک دنیا، تا شاید سوسوی زند آن

دوره ها ستاره سعد شهادت، و می خواند...

دلم... هر لحظه می خواند:

«لا اله الا انت سبحانک انی كنت

من الظالمین.» گفته بودم: «لا حول و لا

قوه الا بالله» راهی کنید و صبح

و شب ختم یاسین و غمناور بگیرد.



## دستمان را نگریزد، غرق شده‌ایم

را. قطر قطر می بارد و واژه هایش بر ترک های تشنه کوبری و لم بزرغ ذهنم. زمزمه دراپیتان می خواندم از عمق آسمان حروف حیران شده در پهنای شراره خوشترنگتان، زمزمه ای از جنس بلورهای الماس ناز و نیاز و راز.

«بخوان!» می ارزذ لبم. می گردی تشم. می شکنم. فرو می ریزم. «بخوان!» زاری می کنم و فریاد. می گوید دوباره: «بخوان! دعای غریق را. بخوان! چگونه بخوانم؟ بغض است که نمی گذارد. گرفته است تمام وسعت حنجره ام را. اسیرم، گرفتار، در بندت و غل و زنجیر. بسسته اند ستهایم را، آرزوهای زمینی. دوخته اند لبهایم را سکه های شویقی، گرفته اند دیدگاتم را ...!

و می گوید ای بار کفن پوش بی نشان با طننیں بارش جبرئیل: «بخوان! یاعلی و یا زحمان و یا زحیم ! یا مُغَلَبُ القُلُوب! دیدگاتم را ...!

و دین کجاست؟ میان تار و پود و دین کجاست؟ در این توبره های خنک و سرمه و چنگ و کتک و بنگ!؟ و دین کجاست؟ حتما پیش

ستاد و حزب و باند و گروه پوسترچسپان !؟!!

و دین کجاست؟ کنار آقا جان حفظ جان واجب است، در آتش زار و معرکه؟! و دین کجاست؟ وقت

گشت ختم یاسین و غمناور بگیرد. وقت بودند بوسه خوبان و پرفراز کنید، در لحظه لحظه سیاه و نحس و تارک دنیا، تا شاید سوسوی زند آن

دوره ها ستاره سعد شهادت، و می خواند...

دلم... هر لحظه می خواند:

«لا اله الا انت سبحانک انی كنت

من الظالمین.» گفته بودم: «لا حول و لا

قوه الا بالله» راهی کنید و صبح

و شب ختم یاسین و غمناور بگیرد.

وقت بودند بوسه خوبان و پرفراز کنید، در لحظه لحظه سیاه و نحس و تارک دنیا، تا شاید سوسوی زند آن

دوره ها ستاره سعد شهادت، و می خواند...

دلم... هر لحظه می خواند:

«لا اله الا انت سبحانک انی كنت

من الظالمین.» گفته بودم: «لا حول و لا

قوه الا بالله» راهی کنید و صبح

و شب ختم یاسین و غمناور بگیرد.

وقت بودند بوسه خوبان و پرفراز کنید، در لحظه لحظه سیاه و نحس و تارک دنیا، تا شاید سوسوی زند آن

دوره ها ستاره سعد شهادت، و می خواند...

دلم... هر لحظه می خواند:

«لا اله الا انت سبحانک انی كنت

من الظالمین.» گفته بودم: «لا حول و لا

قوه الا بالله» راهی کنید و صبح

و شب ختم یاسین و غمناور بگیرد.

وقت بودند بوسه خوبان و پرفراز کنید، در لحظه لحظه سیاه و نحس و تارک دنیا، تا شاید سوسوی زند آن

دوره ها ستاره سعد شهادت، و می خواند...

دلم... هر لحظه می خواند:

«لا اله الا انت سبحانک انی كنت

من الظالمین.» گفته بودم: «لا حول و لا

قوه الا بالله» راهی کنید و صبح

و شب ختم یاسین و غمناور بگیرد.

وقت بودند بوسه خوبان و پرفراز کنید، در لحظه لحظه سیاه و نحس و تارک دنیا، تا شاید سوسوی زند آن

دوره ها ستاره سعد شهادت، و می خواند...

دلم... هر لحظه می خواند:

«لا اله الا انت سبحانک انی كنت

من الظالمین.» گفته بودم: «لا حول و لا

قوه الا بالله» راهی کنید و صبح

و شب ختم یاسین و غمناور بگیرد.

وقت بودند بوسه خوبان و پرفراز کنید، در لحظه لحظه سیاه و نحس و تارک دنیا، تا شاید سوسوی زند آن

دوره ها ستاره سعد شهادت، و می خواند...

دلم... هر لحظه می خواند:

«لا اله الا انت سبحانک انی كنت

من الظالمین.» گفته بودم: «لا حول و لا

قوه الا بالله» راهی کنید و صبح

و شب ختم یاسین و غمناور بگیرد.

وقت بودند بوسه خوبان و پرفراز کنید، در لحظه لحظه سیاه و نحس و تارک دنیا، تا شاید سوسوی زند آن

دوره ها ستاره سعد شهادت، و می خواند...

دلم... هر لحظه می خواند:

«لا اله الا انت سبحانک انی كنت

من الظالمین.» گفته بودم: «لا حول و لا

قوه الا بالله» راهی کنید و صبح

و شب ختم یاسین و غمناور بگیرد.

وقت بودند بوسه خوبان و پرفراز کنید، در لحظه لحظه سیاه و نحس و تارک دنیا، تا شاید سوسوی زند آن

دوره ها ستاره سعد شهادت، و می خواند...

دلم... هر لحظه می خواند:

«لا اله الا انت سبحانک انی كنت

من الظالمین.» گفته بودم: «لا حول و لا

قوه الا بالله» راهی کنید و صبح

و شب ختم یاسین و غمناور بگیرد.

وقت بودند بوسه خوبان و پرفراز کنید، در لحظه لحظه سیاه و نحس و تارک دنیا، تا شاید سوسوی زند آن

دوره ها ستاره سعد شهادت، و می خواند...

دلم... هر لحظه می خواند:

«لا اله الا انت سبحانک انی كنت

من الظالمین.» گفته بودم: «لا حول و لا

قوه الا بالله» راهی کنید و صبح

و شب ختم یاسین و غمناور بگیرد.

وقت بودند بوسه خوبان و پرفراز کنید، در لحظه لحظه سیاه و نحس و تارک دنیا، تا شاید سوسوی زند آن

دوره ها ستاره سعد شهادت، و می خواند...

دلم... هر لحظه می خواند:



## سه اپیزود از تنهایی انسان معاصر و ستاره‌هایی که خود را نشان‌مان نمی‌دهند

# راه اینجاست...

رمضان عزیز را باز هم به رسم شیدایی نسل انقلابی مان با یاد شهدا بدرقه می کنیم که واژه واژه یاد ایشان، روح روزه داری ماست در جغرافیای جمهوری اسلامی ایران و جسم بدون روح، خاک است در چتره باد . . . این صدای ملکوت است که از میان خطوط نامه ها و وصیت های ایشان به گوش می رسد و قدم زدن در قله فضیلت های انسانی است که هرگز تاریخ و برهه و زمان خاصی را نداشته و نخواهد داشت . کوهپیمایی امروز ما دلنگی دوباره است که تاریخ نشان داده صید آدم های شیشه‌